**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم‏**

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنا وَ نَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِين‏»

«رَبِّ أَدْخِلْني‏ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْني‏ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لي‏ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطاناً نَصيراً»

**خلافت الهی انسان؛ پی‌رنگ نظام اندیشه اسلامی**

محمد عالم‌زاده نوری

**تعریف مفهوم «نظام» و «منظومه فکری»**

در نوبت‌های پیشین گفتگوهای متعدّدی در باب نظام اندیشۀ اسلامی و ضرورت آشنایی حوزویان، عالمان دین و بلکه غیر حوزویان یعنی تودۀ متدیّنان با منظومۀ معرفت دینی صورت گرفته است. بحمد الله این مفاهیم در این جمع شریف به‌صورت یک ادبیات حاکم و گفتمان جاری درآمده است. گفته شد همۀ مؤمنان خصوصاً طلاب، حوزویان و عالمان دین باید معارف اسلامی را به‌صورت نظام‌مند و مجموعه‌ای منسجم دریافت کنند.

در تمام کتاب‌هایی که مفهوم نظام را تعریف کرده‌اند، نظام به مجموعه‌ عناصری گفته می‌شود که با انسجام و انتظام خاص، رو به‌سوی هدف و غایتی مشخص گرد هم آمده‌اند؛ یعنی در تعریفِ مفهوم نظام، غایت و هدف اخذ شده است؛ به‌گونه‌ای که تا یک مقصد و غایت روشن فرض نشود، انتظام حقیقی حاصل نمی‌شود؛ گرچه ممکن است نظمی اعتباری وجود داشته باشد. به‌عنوان‌مثال، اگر یک مجموعه را به‌صورت الفبایی مرتب کنیم، نظم اعتباری پدید آورده‌ایم اما نظام واقعی میان آن اجزا وجود ندارد؛ زیرا نظام گزارش از «یک واقعیت منتظم» است نه «اعتبارِ یک انتظام». پس برای این‌که آن واقعیت تکوینی منتظم باشد باید غایتی در نظر بگیریم که این اجزا در مسیر رسیدن به آن غایت با هم انسجام و انتظام داشته باشند. این نکته تقریباً بین تمام کسانی که کلمۀ نظام را تعریف کرده‌اند، مورد وفاق است. بنابراین اگر از نظام معرفت دینی سخن می‌گوییم باید دربارۀ غایتی که دین به سمت آن روان است و می‌خواهد انسان و جامعۀ انسانی را به سوی آن ببرد، گفتگو کنیم؛ زیرا نظامِ معارفِ اسلامی بدون توجه به غایت معنایی ندارد.

**دین حداقلی**

یک تصویر از دین این است که دین برای سعادت فردی و اجتماعی انسان‌ها آمده است؛ یعنی خدای متعال این معارف را نازل کرده تا آحاد انسان و جوامع انسانی را به سعادت برساند. معنای سعادت هم این است که انسان بتواند از آتش نجات پیدا کند؛ جامعۀ انسانی هم جامعه‌ای آرام و سازگار باشد که در آن بی‌قانونی رخ ندهد.

یکی از تعابیر اسلامی که اندکی این تصویر را تایید می‌‌کند عبارت است از آیۀ شریفۀ \*وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ\*[[1]](#footnote-1) می‌فرماید: «پروردگارا! ما را از عذاب آتش نجات بده». در دعای جوشن کبیر هم 100 بار گفته می‌شود: «خَلِّصْنا مِنَ النّارِ يا رَبِّ» یا تعابیری نظیر: «أَعْتِقْ رَقَبَتِي مِنَ النّارِ»، «رَبِّ نَجِّنا مِن غَضَبِکَ و مِنَ النّارِ» و مانند آن که در ادعیه زیاد هست.

این گفتمان، گفتمان نجات است؛ نجات فرد از آتش و عذاب الهی و نجات جامعه از درگیری‌های نادرست، ناامنی، فقر و بلایا. این تصویر، یک تصویر حداقلی است و گزارش خوبی از آنچه دین برایش آمده نیست؛ به بیان بهتر گرچه این مضمون در فرهنگ اسلامی وجود دارد اما همۀ محتوای معارف را منعکس نمی‌کند. آنچه دین برای آن آمده بسیار فراتر از این است. پس باید این تصویر حداقلی به یک تصویر حداکثری تبدیل شود. اکنون قرائن و شواهدِ تصویرِ سعادتِ حداکثری را مرور کنیم تا متوجه شویم که آموزه‌های پراکندة دینی در راستای رسیدن به آن سعادت حداکثری چقدر متفاوت می‌شوند.

**دین حداکثری**

سعادت انسان صِرفاً نجات از آتش نیست، به ما آموخته‌اند که باید علاوه بر این‌که از آتش نجات پیدا می‌کنیم، همّت بلندی داشته باشیم که درجات بالای بهشت و درجات عالی رضوان الهی را برای خود تأمین کنیم. آیت‌الله جوادی آملی (حفظه الله) می‌فرمودند: «بعضی انسان‌ها تمام همّت‌شان این است که جهنّم نروند! باید بدانیم خدای متعال حیوانات را هم جهنم نمی‌برد! دیوانه‌های زنجیری که عقلشان مطلقاً تعطیل است هم جهنم نمی‌روند؛ کودکانی که قبل از سن تکلیف از دنیا بروند، هم جهنم نمی‌روند. خدای متعال به ما این‌همه سرمایه داده است، آن‌وقت اگر تمام همّت یک انسانِ عاقلِ بالغ به‌اندازۀ حیوانات، دیوانگان و کودکان باشد، خیلی خسارت است». حق آن است که انسان همّت خود را بلند بگیرد و نه‌تنها از خدا درخواست کند که او را از آتش جهنم نجات دهد، بلکه بهشت را هم از خداوند درخواست کند و از او بخواهد که در زمرۀ مؤمنان متقی باشد و بلکه از آن بالاتر درخواست کند که امام متقین باشد. یعنی باید طوری برنامۀ زندگی را رقم بزنیم تا در مرتبه‌ای از تقوا قرار بگیریم که همۀ مؤمنان به‌عنوان سرمشق و الگوی ایمانی به ما توجه کنند. درآیات آخر سورۀ فرقان، اوصاف عباد الرّحمان ذکر شده است:

\*وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا\*[[2]](#footnote-2)

«و بندگان خداى رحمان كسانی هستند كه روى زمين به نرمى گام برمى‌دارند و چون نادانان ايشان را طرف خطاب قرار دهند به‌ملایمت پاسخ مى‌دهند»

تا اینجا که می‌فرماید:

\*وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا\*[[3]](#footnote-3)

«و آنان هستند که می‌گویند: پروردگارا! به ما زنان و فرزندانی مرحمت فرما که مایۀ چشم‌روشنی‌مان باشند و ما را پیشوای اهل تقوا قرار بده»

در زیارت جامعۀ کبیره نیز همین معنا آمده است؛ آنجا که رو به ائمۀ اطهار (علیهم‌السلام) می‌کنیم و از خداوند متعال درخواست می‌کنیم:

«وَ جَعَلَنِی مِنْ خِیَارِ مَوَالِیكُمْ التَّابِعِینَ لِمَا دَعَوْتُمْ إِلَیْهِ وَ جَعَلَنِی مِمَّنْ یَقْتَصُّ آثَارَكُمْ وَ یَسْلُكُ سَبِیلَكُمْ وَ یَهْتَدِی بِهُدَاكُمْ وَ یُحْشَرُ فِی زُمْرَتِكُمْ وَ یَكِرُّ فِی رَجْعَتِكُمْ وَ یُمَلَّكُ فِی دَوْلَتِكُمْ وَ یُشَرَّفُ فِی عَافِیَتِكُمْ وَ یُمَكَّنُ فِی أَیَّامِكُمْ وَ تَقَرُّ عَیْنُهُ غَدا بِرُؤْیَتِكُمْ»[[4]](#footnote-4)

«و مرا از برگزیدگان دوستانتان و از پیروی‌کنندگان نسبت به آنچه شما به آن دعوت کردید قرار دهد و مرا از آنانی قرار دهد که از آثار شما متابعت می‌کنند و به راه شما می‌روند و به هدایت شما هدایت می‌جویند و در گروه شما محشور می‌شوند و در زمان رجعتتان دوباره به دنیا بازمی‌گردند و در دولت شما به فرمانروایی می‌رسند و در دوران سلامت کامل شما مفتخر می‌گردند و در روزگار شما اقتدار می‌یابند و فردا چشمشان به دیدار شما روشن می‌شود».

در این دعا از خدای متعال درخواست می‌کنیم که ما را از کسانی قرار دهد که در دولت اهل بیت و ایام فرج امام زمان (علیه‌السلام) صاحب‌مُلک هستند؛ یعنی جزء کارگزاران و کادر نهضت مهدوی باشند، نه این‌که فقط امام زمان (علیه‌السلام) گردن ما را نزند. این تصویر غلطی است که از امام زمان ایجاد شده است که گویا امام درنهایت خشونت گردن شیعیان را می‌زنند درحالی‌که آن حضرت به روش جدّشان پیامبر اکرم حکومت می‌کنند. خدای متعال دربارۀ پیامبر فرموده است که نهایت رأفت و رحمت را نسبت به مؤمنان دارند؛ به‌گونه‌ای که رنج ما برای آن‌ها سخت است و به‌اندازه‌ای نسبت به ما دلسوز و مهربان هستند که اندک درد و بیماری ما هم برای آن‌ها رنج محسوب می‌شود:

\*لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ\*[[5]](#footnote-5)

«همانا رسولی از جنس شما برای (هدایت) شما آمد که فقر و پریشانی و جهل و فلاکت شما بر او سخت می‌آید و بر (آسایش و نجات) شما بسیار حریص و به مؤمنان رئوف و مهربان است»

در روایت معروف رُمَیله آمده است که خدمت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) رسید، حضرت فرمودند:

«ای رمیله! هیچ مؤمنی نیست که بیمار شود مگر این‌که به مرض او، ما هم بیمار می‌شویم و اندوهگین نشود مگر این‌که به خاطر اندوه او، ما نیز اندوهگین گردیم و دعایی نکند مگر این‌که برای او آمین‌گوییم و ساکت نماند مگر این‌که برایش دعا کنیم».[[6]](#footnote-6)

پس چنین نسبتی بین امام معصوم با شیعیان برقرار است. بنابراین ما نه‌تنها باید مراقبت کنیم که امام زمان (ارواحنا فداه) از ما ناخُرسند نباشند باید تلاش کنیم که امام زمان (ارواحنا فداه) از ما راضی باشند، بلکه علاوه بر آن باید به دنبال این باشیم که نهایت رضایت آن حضرت از ما حاصل شود و بتوانیم در اندازۀ کارگزاران اصلی و کادر نهضت مهدوی باشیم و در دولت آن حضرت صاحب مکانت و شرافت باشیم؛ یعنی در حکومت امام زمان (عجّل الله تعالی فرجه الشریف) جایگاه و اعتباری داشته باشیم و از خواص یاران آن حضرت قرار گیریم. البته رؤیت آن حضرت را هم درخواست می‌کنیم ولی این اوج درخواست ما نیست، بلکه اوج درخواست ما این است که مناسبت ویژه با امام زمان برقرار کنیم و یک رضایت حداکثری در اندازۀ رضایتی که مثلاً امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) از مالک اشتر داشتند را از امام زمان دریافت کنیم.

هیچ‌کسی قابل قیاس با آل پیغمبر نیست[[7]](#footnote-7) ولی برای این‌که مطلب به ذهن نزدیک شود، می‌توانیم به‌عنوان تنظیر بیان کنیم که حضرت امام خمینی (رحمة الله علیه) از همۀ مردم ایران راضی بودند و بارها هم در کلمات‌شان فرموده بودند که مردم ایران یک ملّت ویژه است؛ اما رضایتی که امام راحل از تودۀ مردم داشت با رضایتی که از شهید مطهری و شهید بهشتی داشت، متفاوت بود؛ به‌گونه‌ای که در شهادت ایشان فرمود: «مطهری پارۀ تن من بود» و اشک ریخت؛ یعنی با رفتن مطهری، گویا حضرت امام بازوی خود را ازدست‌داد. شهید بهشتی را از دست داد، راجع به ایشان فرمود: «بهشتی یک اُمّت بود!»؛ معنایش این است که اگر حادثه‌ای پیش می‌آمد و صدها هزار نفر از دنیا می‌رفتند، قطعاً برای رهبر و پیشوای یک اُمّت سخت بود ولی از دست دادن یک نفر مثل شهید بهشتی، معادل از دست دادن یک همه آن هزاران نفر است؛ زیرا ایشان به‌تنهایی کاری می‌کرد که یک اُمّت نمی‌تواند انجام دهد. کار عظیمی که شهید بهشتی برای انقلاب کرد، معادل یک اُمّت است. بنابراین با وجود این همه جانبازی، فداکاری و همراهی‌ که مردم نسبت به انقلاب داشتند رضایتی که حضرت امام از امثال شهید بهشتی و شهید مطهری داشت در مقایسه با رضایتی که از تودۀ مردم داشت، متفاوت بود؛ همچنان که رضایت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نسبت به مالک اشتر به‌گونه‌ای بود که وقتی او را از دست داد، فرمود:

«مالکٌ و مَا مالکٌ؟ وَ اللَّهِ لَو کانَ جَبَلاً لَکانَ فِنداً ولَو کانَ حَجَراً لَکانَ صَلداً. هَل مرجوّ کمالک وهَل مَوجودٌ کَمالِک. وهَل قامَتِ النِّساءُ عَن مِثلِ مالِک! ...».[[8]](#footnote-8)

«مالک چگونه بود؟ به خدا سوگند اگر کوه بود، کوهى عظیم و بزرگ (و قلّۀ آن) بود. اگر سنگ بود، سنگى سخت بود. آیا دیگر می‌شود به کسی مثل مالک دل بست و امید داشت؟ آیا دیگر می‌شود یک کسی مثل مالک پیدا کرد؟ آیا مادرِ روزگار مثل مالک را پس از این خواهد زائید؟»

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) از تودۀ یاران و اصحابش تا مادامی‌که همراهی می‌کردند راضی بود ولی دربارۀ مالک اشتر تعابیر ویژه‌ای به‌کاربرده‌اند؛ زیرا این همراهی مراتب دارد و یک مؤمن باید تلاش کند مراتب عالی ایمان را به دست بیاورد؛ یعنی در این نظام دین‌داری، زندگی دینی و حیات مؤمنانه‌ای برای خود رقم زند که به‌سوی دستیابی به آن سعادت حداکثری و کسب رضایت ویژۀ امام زمان (ارواحنا فداه) در حد خواص یاران و اصحابش حرکت کند.

در دعای کمیل طبق آموزشی که امیرالمؤمنین (علیه السّلام) یا حضرت خضر نبی (علیه‌السلام) به ما داده‌اند، از خداوند متعال درخواست می‌کنیم:

«اَللّهُمَّ اجْعَلْنى مِنْ اَحْسَنِ عَبيدِكَ نَصيباً عِنْدَكَ وَ اَقْرَبِهِمْ مَنْزِلَةً مِنْكَ وَ اَخَصِّهِمْ زُلْفَةً لَدَيْكَ فَاِنَّهُ لا يُنالُ ذلِكَ اِلاّ بِفَضْلِكَ»

«خدایا من را از بندگانی قرار بده که بیشترین نصیب را از تو دریافت کرده‌اند و از کسانی باشیم که نزدیک‌ترین منزلت را نسبت به توداریم و از مخصوص‌ترین انسان‌های پیشگاهت باشیم».

این خیلی فرق می‌کند با این‌که بگوییم خدا ما را جهنم نَبَرد و ما را از عذاب خودش نجات بدهد.

شاهد دیگر اینکه خدای متعال از ما خواسته است که در فرهنگ اسلامی و نظام دین‌داری، به او تقرّب پیدا کنیم. این کلمه، کلیدواژۀ معروفی است که کمتر به آن توجه کرده‌ایم. تقرّب به خدا به این معنا است که نه‌فقط از آتش نجات پیدا کنیم، بلکه به خدا شباهت پیدا کنیم. در بعضی از تعابیر آمده است: «تَخَلَّقُوا بِأخلاقِ الله»؛ یعنی خُلقیات خدا را پیدا کنیم و دارای صفات کمالیۀ خدای متعال شویم و هر چه بیشتر در این زمینه رشد کنیم، بهتر است. قُرب به خدا درواقع ناظر به همین است.

در بعضی از آیات با تعابیر متعددی توجه داده شده که انسان ظرفیت رسیدن به این مقام را دارد:

\*خَلَقْتُ بِيَدَيَّ\*[[9]](#footnote-9)

«[یعنی خیلی برای خلقت تو سرما‌یه‌گذاری کرده‌ام و با تمام وجود] و با دو دست خود تو را آفریده‌ام».

\*وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي\*[[10]](#footnote-10)

«از روح خودم در وجود تو دمیدم»

\*وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي\*[[11]](#footnote-11)

«و تو را برای [کار] خود پرورده‌ام [تو را برای خودم آفریده‌ام]»

البته این آیۀ اخیر، خطاب به حضرت موسی است اما معادل آن در روایات برای نوع انسان وجود دارد: «خَلَقْتُ الْأَشْیآءَ لِأَجْلِک وَ خَلَقْتُکَ لِأَجْلي؛[[12]](#footnote-12) اشیاء را برای تو آفریدم و تو را برای خودم آفریدم»؛ یعنی حساب تو فرق می‌کند و تو اصلاً نباید خودت را با سایر مخلوقات مقایسه کنی؛ زیرا تو دارای کرامت، ارزش، اهمیت و قیمت بالایی هستی تا آنجا که در بعضی از روایات آمده است: «إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا؛[[13]](#footnote-13) بهای وجود شما بهشت است؛ خودتان را به کمتر از آن نفروشید». انسان موجودی است که فرشته‌های الهی به امر پروردگار بر او سجده کردند؛ پس نباید خود را ارزان از دست بدهد، بلکه باید همّت بلندی داشته باشد تا نه در ردیف فرشته‌ها، بلکه در مرتبه‌ای فراتر از آنان قرار بگیرد که ملائکه آرزوی آن را کنند. ای انسان باید آن اُفق بلند را نگاه کُنی و آن را هدف و مقصد قرار دهی؛ زیرا تو اصلاً برای آن آفریده‌شده‌ای.

حضور در مرتبۀ فرشتگان و به منزلت فرشتگان باریافتن، به معنای حضور معرفتی و ارتقای وجودی است؛ چون فرشتگان مکان ندارند که مثلاً ما در را باز کنیم و وارد آن شویم، این تصویر کودکانۀ غلطی است. منظور از قرار گرفتن در مرتبه فرشتگان این است که آنچه فرشتگان می‌بینند و می‌شنوند را ما هم درک کنیم و آنچه فرشتگان می‌توانند انجام بدهند را ما هم بتوانیم انجام بدهیم. اگر یک انسان به این مرتبه دست پیدا کند، در ردیف فرشته‌ها قرار دارد. اما این نهایت مقصد نیست؛ زیرا دین‌داری، ما را از این مرتبه هم بالاتر می‌آورد و به مرتبه‌ای می‌رساند که فرشته‌ها آرزوی رسیدن به آن را دارند اما قابلیت آن را ندارند. حسرت آن مرتبه را می‌خورند اما دستشان نمی‌رسد و به زبان حال یا قال می‌گویند: «لَوْ دَنَوْتُ أَنْمُلَةً لَاحْتَرَقْتُ؛[[14]](#footnote-14) اگر به‌اندازۀ یک‌بند انگشت نزدیک‌تر شوم، آتش مى‌گيرم»؛ یعنی وجود فرشتگان تا همین‌جا بیشتر نیست.

بار دیگر از مَلَک پَرّان (قربان) شوم آنچه در وَهم نآید آن شوم[[15]](#footnote-15)

این پرّان شدن از مرتبۀ‌ فرشتگان و بالاتر رفتن از این جایگاه، به این معنا است که ما چیزی را ببینیم، بشنویم و بفهمیم که فرشته‌ها هم نمی‌توانند ببینند، بشنوند و بفهمند و کاری بتوانیم انجام بدهیم که آن‌ها هم نمی‌توانند انجام بدهند. این درواقع رسیدن به اُفق بلند انسانیت و غایت دین‌داری است. این مظهر تمام اسماء الهی، آیت عُظمی و نمونۀ اعلای خدای متعال شدن است: \*وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى\*[[16]](#footnote-16) و به همان تعبیر معروف به مقام خلیفة اللّهی و وصول الی الله[[17]](#footnote-17) برسد؛ یعنی بتواند جانشین خدای متعال شود. جانشین خدای متعال هم باید صفات خدا را داشته باشد؛ زیرا جانشین هرکسی باید صفات او را داشته باشد. پس خلیفۀ خدا شدن به این معنا است که انسان تمام صفات کمالیۀ خدای متعال را البته آن مقداری که یک موجود ممکن می‌تواند واجد باشد، کسب کند. توجه داریم که ما نمی‌توانیم همۀ صفات خدا را فراتر از حدود امکانی خود دارا شویم؛ زیرا بعضی از آن‌ها، صفات اختصاصی پروردگار هستند و یک موجودِ مُمکن نمی‌تواند در آن‌ها طمع کند ولی نوع صفات کمالیۀ خدای متعال به‌گونه‌ای است که ما می‌توانیم در آن به خدا تقرّب، تشبّه و تخلّق داشته باشیم و به خدا نزدیک شویم؛ اما یک صفت هست که هر چه به خدا در صفات دیگر نزدیک شویم، در آن صفت از خدا دورتر می‌شویم و آن صفت غنای بالذات و استقلال (صمدیت) است؛ زیرا هر چه ما کمالات بیشتری پیدا کنیم به خدا فقیرتر، نیازمندتر و بدهکارتر می‌شویم. جهتش این است که خدای متعال تمام صفات کمالیه را بذاته؛ یعنی از خودش دارد ولی ما هر چه صفت کمالیه پیدا کنیم، همه را از خدا دریافت کرده‌ایم؛ لذا در هیچ‌کدام از این‌ها استقلال نداریم، بلکه بالعکس در همۀ این‌ها فقیر بالذات هستیم. بنابراین ما هر کمالی که پیدا می‌کنیم، درواقع به خدای متعال بدهکارتر می‌شویم. تعبیری که امام سجاد (علیه‌السلام) در صحیفۀ سجادیه فرموده است: «أَنَا أَقَلُّ الْأَقَلِّینَ وَ أَذَلُّ الْأَذَلِّینَ»، شاید ناظر به همین باشد؛ چون امام سجاد (علیه‌السلام) از همۀ انسان‌ها کامل‌تر است، خود را از همه بدهکارتر می‌بیند و از همه فقیرتر احساس می‌کند.

شاهد دیگر اینکه میزان عمل را حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) قرار داده‌اند؛ یعنی آن نقطه‌ای که یک انسان مؤمن باید در زندگی ایمانیِ خود هدف بگیرد، امیرالمؤمنین است. ما باید تلاش کنیم زندگی‌مان مثل آن حضرت شود؛ البته می‌دانیم که هیچ‌وقت به آن حضرت نمی‌رسیم ولی مقصد باید آنجا باشد؛ چون میزان او است و باید بدانیم که فردای قیامت ما را با او مقایسه می‌کنند. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) دراین‌باره فرموده است: «اَلا وَ اِنَّکُم لا تَقدِرونَ عَلی ذلِک وَ لکِن اَعینونی بِوَرَعٍ وَ اجتِهادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سُدادٍ؛[[18]](#footnote-18) آگاه باشید که شما نمی‌توانید به آن صفاتی که من دارم برسید و مثل من بشوید ولی می‌توانید مرا کمک دهید و با من در پیشه کردن پرهیزکاری، سخت‌کوشی، پاک‌دامنی و راستی همراهی کنید»؛ پس نهایت وُسع خودتان را بذل کنید و تمام انرژی خودتان را به کار بگیرید تا بتوانید با یک تلاش طاقت‌فرسا و نه صِرفاً یک تلاش معمولی به این سمت حرکت کنید؛ آن‌هم نه‌فقط باتقوا بلکه از آن بالاتر با وَرَع حرکت کنید. ورع، اوج تقوا و ملاحظات خاص در حریم پروردگار است.

شاهد دیگر اینکه از ما خواسته شده است به صورت پرشور و مُتقن به این سمت حرکت کنیم؛ \*يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ\*؛[[19]](#footnote-19) یعنی نه این‌که فقط از محرّمات پرهیز کنید؛ این سطحش خیلی نازل است و صرفاً نمرۀ قبولی (مثلاً نمرۀ 10) محسوب می‌شود؛ باید حق حریم پروردگار را رعایت کنید و حق تقوا را به‌جا بیاورید. در آیۀ دیگری فرموده‌اند: \*وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ\*؛[[20]](#footnote-20) یعنی نهایت مجاهدت را در محضر پروردگار داشته باشید.

خداوند متعال در آیۀ 95 و 96 سورۀ مبارکۀ نساء بین دو گروه از مؤمنان مقایسه‌ای کرده است: یک دسته، مؤمنان قاعد و دستۀ دیگر، مؤمنان مجاهد هستند که در چند عبارت، مؤمنان مجاهد را بر مؤمنان قاعد ترجیح داده است:

\*لَّا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّـهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّـهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّـهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّـهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا\*[[21]](#footnote-21)

آن گروه از مؤمنانی که بدون بیماری جسمی [و نقص مالی و عذر دیگر، از رفتن به جهاد خودداری کردند و] در خانه نشستند، با مجاهدانی که درراه خدا با اموال و جان‌هایشان به جهاد برخاستند، هرگز یکسان نیستند. خدا کسانی را که با اموال و جان‌هایشان جهاد می‌کنند به مقام و مرتبه‌ای بزرگ بر خانه‌نشینان برتری بخشیده است و هر یک [از این دو گروه] را [به خاطر ایمان و عمل صالحشان] وعدۀ پاداش نیک داده و جهاد کنندگان را بر خانه‌نشینان [بی عُذر] به پاداشی بزرگ برتری داده است.

معنای آیۀ فوق این است که فکر نکنید مؤمنانی که نشسته هستند و خودشان را به میدان‌های خطر نمی‌زنند و حداقل انرژی خودشان را خرج می‌کنند و از خودشان مایه نمی‌گذارند و هزینه نمی‌کنند و فقط در اندازه‌ای که به جهنّم نروند تلاش می‌کنند و اجمالاً خوب هستند با آن دسته که همواره در حال جهاد فی سبیل الله هستند، مساوی هستند. در این آیه و آیه بعد از آن خدای متعال با پنج تعبیر می‌گوید تاکید کرده که دو گروه با هم خیلی فاصله دارند و قابل مقایسه نیستند. شما در این دنیا نیامده‌اید برای این‌که اجمالاً مؤمن باشید و از عذاب آتش نجات پیدا کنید، بلکه یک‌مرتبۀ فوق‌العادۀ والایی وجود دارد که باید تمام تلاش و همّت خودتان را برای رسیدن به آن به کار بگیرید.

مرحوم شهید مطهری شاید در 5 مورد از آثار خودشان، بر بحث کرامت انسان تاکید کرده‌اند و با نوعی شَعَف و ابتهاج فرموده‌اند که کلیدواژۀ اصلی و محوری اخلاق اسلامی، کرامت است؛ یعنی این‌که انسان خودش را موجودی ارزشمند و دارای قیمت ببیند و کم نگذارد و این گوهر ارزشمند را بجا مصرف کند.

فرض کنید یک قالیچه در خانه داریم و از آن استفاده می‌کنیم. اگر کارشناسی به خانۀ‌ ما بیاید و اطلاع دهد که این قالی مثلاً پنج میلیارد می‌ارزد، از روزی که متوجه ارزش قالیچه می‌شویم دیگر حاضر نیستیم آن را در آشپزخانه پهن کنیم یا روی آن غذا بخوریم، حتی در پذیرایی برای مهمان هم پهن نمی‌کنیم، آن را قاب می‌کنیم و به دیوار می‌زنیم؛ یعنی مناسبتِ ما با آن عوض می‌شود. مرحوم شهید مطهری در همین باره می‌فرماید لُبّ معارف اخلاقی اسلام و آن نقطۀ محوری‌ که بر آن تأکید شده و تمام فضائل اخلاقی باید دور آن بگردد، همین ارزش نفس و کرامت الهی است که خداوند متعال با دمیدن روح خودش در وجود ما قرار داده است. آن‌قدر ما را قیمتی و ارزشمند آفریده است که به ما امکان داده است به او نزدیک شویم، شبیه خدا بشویم، مثل خدا و واجد صفات خدا بشویم و حتی جانشین خدا بشویم.

به این موضوع توجه کنید که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

\*قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ\*[[22]](#footnote-22)

مؤمنین به سعادت دست پیدا می‌کنند. همان کسانی كه در نمازشان فروتن هستند و آنان كه از امور لغو و بيهوده روی‌گردان هستند.

مؤمنین چه کسانی هستند؟ مؤمنین آن‌هایی نیستند که نماز واجبشان را ادا می‌کنند و از جهنم محفوظ می‌مانند. این مرحلۀ پایینی است؛ مومنان طبق تعریف این آیات، باید در نماز خشوع و حضور قلب داشته باشند و از امور بیهوده پرهیز کنند. پرداختن به لغو ممکن است حرام نباشد ولی آن‌که خداوند متعال از ما می‌خواهد این است که یک زندگی ایمانی داشته باشیم که به‌طورکلی لهو، لعب، کار بیهوده، سرگرمی و مشغولیت‌های کم‌فایده در آن نباشد یا به سَمت صِفر میل کند. در بعضی از روایات هم آمده است:

«إنّ المؤمنَ لَمَشغُولٌ عَن اللَّهوِ (اللَّعبِ)»[[23]](#footnote-23)

«مؤمن فرصت پرداختن به لهو و لعب را ندارد»

انسان مؤمن این‌قدر کارهای مهم‌تر و مسئولیت‌های سنگین‌تر دارد و این‌قدر اُفق بالاتر را مد نظر گرفته است که مجال پرداختن به لهو و لعب را ندارد.

شاهد دیگر اینکه قرآن کریم پیغمبر اکرم (صلی‌الله علیه وآله) را برای ما اسوۀ حسنه قرار داده است:

\*لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ\*[[24]](#footnote-24)

«برای شما در رسول خدا (چه در صبر و مقاومت با دشمن و چه دیگر اوصاف و افعال نیکو) اقتدایی نیکو است»

یعنی شما باید رسول خدا را اُفُق حرکت انسانی خود قرار دهید و به سمت او حرکت کنید. همچنین در آیۀ دیگری حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) را اسوۀ حسنه قرار داده است:

\*قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ\*[[25]](#footnote-25)

«برای شما مؤمنان بسیار پسندیده و نیکوست که به ابراهیم و اصحابش اقتدا کنید»

در همین قرآن کریم یادی از پیامبران دیگر هم شده است که در مرتبه‌ای پایین‌تر قرار دارند:

\*تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ\*[[26]](#footnote-26)

«برخی از پیغمبران را بر بعضی دیگر از آنان برتری و فضیلت دادیم»

در رأس همۀ پیامبران و انبیای الهی پیغمبر اکرم (صلی‌الله علیه وآله) و حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) است و بعد از ایشان در مراتب پایین‌تر، انبیا و رسولان دیگری هم هستند که همۀ بندگان مخلص پروردگار و مقرّبانِ خدای متعال هستند ولی به این دو بزرگوار نمی‌رسند.

خداوند متعال در آیۀ دیگری می‌فرماید:

\* وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ\*[[27]](#footnote-27)

«مانند صاحب ماهی [یونس] مباش [که شتاب درآمدن عذاب را برای قومش خواست و به‌این‌علت در شکم ماهی محبوس شد] و در آن حال با دلی مالامال از اندوه، خدا را ندا داد»

منظور از صاحب حوت، حضرت یونس است که بندۀ مخلص خداست؛ اما وقتی می‌خواهد الگو انتخاب معرفی کند، الگوی ردۀ اوّل را معرفی می‌کند. یعنی شما باید آن اُفُق بالا را ببینید و نگاهتان به آنجا باشد و هرچقدر که می‌توانید با تمام جهد خودتان به سمت او حرکت کنید: \*حَقَّ تُقَاتِهِ و حَقَّ جِهَادِهِ\*.[[28]](#footnote-28)

**غلبه اسلام در سراسر جهان**

تفاوت امام راحل و رهبر معظم انقلاب با بعضی دیگر در این است که دیگران معتقدند ما باید تلاش کنیم اسلام را حفظ کنیم. این البته فی‌نفسه حرف درستی است اما در منظومۀ معرفتی اسلام و سخن امامین انقلاب اینکه تلاش کنیم اسلام را حفظ کنیم فقط کَف کار است. اسلام شأن و منزلتش والاتر و بالاتر است و چيزی با آن برابری نمی‌كند: «الإسلامُ يَعْلُو وَ لايُعْلَی عَلَيه».[[29]](#footnote-29) ما باید تلاش کنیم اسلام را در تمام جهان و سراسر زمین بر تمام ادیان غلبه دهیم و تلاش کنیم در این مسیر الهی آن اُفُقِ مدنظر خدای متعال را تحصیل کنیم: \*لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ\*[[30]](#footnote-30).

این آیه صرفاً یک خبر نیست و خدای متعال فقط یک امر تکوینی را به اطلاع ما نمی‌رساند، که مردم منتظر بمانید و تماشا کنید خدای متعال یک روزی این دین را بر سایر ادیان غلبه خواهد داد! این مطلب حصولی نیست، تحصیلی است؛ یعنی من و شما باید به یاری خدا بیاییم و نه‌تنها دین خدا را از گزند نابودی حفظ کنیم که آن را اعتلا بدهیم؛ آن‌هم در ابعاد جهانی؛ یعنی باید مکتب اهل‌بیت (علیهم‌السلام) بر تمام آیین‌ها و مکاتب غلبه پیدا کند.

در روایتی آمده است:

«فَأمّا مَن كانَ مِن الفُقَهاءِ صائناً لنفسِهِ حافِظاً لِدينِهِ مُخالِفاً على هَواهُ مُطِيعاً لأمرِ مَولاهُ فلِلعَوامِّ أن يُقَلِّدُوهُ، وذلكَ لا يكونُ إلّا بَعضَ فُقَهاءِ الشِّيعَةِ لا جَميعَهُم»[[31]](#footnote-31)

«اما هر فقيهى كه خویشتن‌دار و نگاهبان دين خود باشد و با هواى نفْسَش بستيزد و مطيع فرمان مولايش باشد بر عوام است كه از او تقليد كنند و البته اين ويژگی‌ها را تنها برخى فقهاى شيعه دارا هستند نه همه آن‌ها»

آنچه باید در این روایت به آن توجه داشته باشید این است که منظور از دین، یک دین شخصی نیست؛ زیرا ممکن است یک آدم کم‌مایه یا کم‌سوادی هم در زندگی معمولی خودش دینش را حفظ کند؛ یعنی گناه نکند و سعی کند اعتقادات خودش را نگه دارد. آن فقیهی که قرار است ما از او تبعیت کنیم نه تنها باید حافظ دینِ شخصیِ خود باشد، بلکه باید دینی را حفظ کند که یک خاصیت پیش‌روانۀ ذاتی دارد؛ یعنی شما باید آن دینی را حفظ کنید که قرار است اینقدر بالا برود که بر سایر ادیان برتری یابد. حفظ دین، به حفظ این حالت پیش‌روندگی و اعتلاست. این مشابه همان چیزی است که مقام معظم رهبری (دام ظلّه) دربارۀ پاسداران انقلاب اسلامی فرمودند:

«پاسدارى يعنى نگه‌داشتن، حفظ كردن. اين حفظ كردن را می‌توان با يك تفسير محافظه‏كارانه معنا كرد. يعنى بگوییم وضع موجود انقلاب را حفظ كنيم؛ من اين را نمی‌گویم. حفظ انقلاب به معناى حفظ وضع موجود نيست. چرا؟ چون انقلاب‏ در ذات‏ خود يك حركت پیش‌رونده است، آن‌هم پيشرفت پرشتاب. به كجا؟ به سمت هدف‌های ترسیم‌شده. هدف‌ها عوض نمی‌شوند. اين اصول و ارزش‌هایی كه بر روى آن بايستى ايستادگى كرد و براى آن جان داد، اصول و ارزش‌هایی هستند كه در اهداف، مشخص‌شده‌اند. هدف نهائى، تعالى و تكامل و قرب الهى است. هدف پایین‌تر از آن، انسان‏سازى است؛ هدف پایین‌تر از آن، ايجاد جامعه‏ى اسلامى است با همه‏ى مشخصات و آثار، كه استقرار عدالت در آن باشد، توحيد باشد، معنويت باشد. این‌ها اهداف هستند. اين اهداف عوض‏شدنى نيستند»[[32]](#footnote-32).

عین این حرف را دربارۀ عبارت «حافظا‌ً لدینه» هم می‌توانیم بگوییم. دین اسلام قرار است بر تمام کرۀ زمین حکومت داشته باشد و بر همۀ ادیان و آیین‌ها غلبه نماید و یک روزی پرچمِ «لا اله الا الله» بر فراز قُلَل کرامت در سراسر عالَم به اهتزاز دربیاید و من و شما باید برای این تلاش کنیم.

در نظامات اخلاقی دو کلیدواژه اصلی متقابل وجود دارد: «خوب و بد»، «فضیلت و رذیلت»، «درست و نادرست»، «ارزش و ضد ارزش» و «هنجار و نابهنجار» که در فرهنگ اسلامی به آن «معروف و منکر» می‌گویند. این‌ها کلیدواژه‌های اصلی علم اخلاق و محمولات اصلی گزاره‌های اخلاقی محسوب می‌شوند. در نگاه اوّل به نظر می‌رسد که این دو مفهوم، همه چیز را در برمی‌گیرد. اگر چیزی هم وسط آن باشد، نه خوب و نه بد است. این تقسیم‌بندی که در ذهن ما بسیار منطقی به نظر می‌رسد؛ در تمام نظامات اخلاقی به کار رفته است. قرآن کریم این سیستم دوگانه را به هم زده و سه‌گانه کرده است؛ یعنی یک تقسیم‌بندی نوین و مقداری شگفت‌انگیز ارائه نموده است: 1\_ اصحاب الیمین 2\_ اصحاب الشمال 3\_ السابقون. خوب‌ها، بدها و خیلی خوب‌ها. یعنی علاوه بر خوب‌ها، برای خوب‌ترها پرونده جدایی باز کرده است. ابرار و مقربان را جدا دانسته است.[[33]](#footnote-33)

اصحاب الیمین آن‌هایی هستند که وجود میمون و مبارکی دارند و آدم‌های پاک و خوبی هستند. اصحاب الشمال، اصحاب المشئمه هستند؛ یعنی کسانی که وجود سراسر نکبت و مشئومی دارند و آدم‌های بد، پست، رذل و اهل منکر و گناه هستند؛ خداوند متعال به یک دستۀ سومی هم توجه داده است؛ یعنی خوب‌ها یک دسته، بدها یک دسته و گروه ویژه‌ای نیز هستند که حساب آن‌ها جدا است و جزء سبقت گیرندگان و مقرّبان هستند: \*وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَـئِكَ الْمُقَرَّبُونَ\*[[34]](#footnote-34). این‌ها کسانی هستند که در حیات مؤمنانۀ خودشان به نحو ویژه مایه می‌گذارند. غایت معارف دینی و این منظومۀ منسجم و منتظم آموزه‌های دینی اینجا است و می‌خواهد انسان را به این سمت دعوت کند.

به خاطر همین قرآن کریم در جاهای دیگر توصیه به‌سرعت و سبقت کرده است؛ یعنی دین‌داری حضور در یک میدان مسابقه است. بیایید مسابقه بدهید نه این‌که فقط مراقب باشید نیفتید و مقررات را رعایت کنید تا به عذاب خدا گرفتار نشوید، بلکه یک میدان مسابقه است و باید نهایت تلاش خود را در این میدان مسابقه داشته باشید که از همگان سبقت بگیرید:

\*وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ\*[[35]](#footnote-35)

[تا آنجا که می‌توانید] برای دستیابی به مغفرت پروردگار [و نعمت‌های الهی] از یکدیگر پیشی بگیرید.

\*فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ\*[[36]](#footnote-36)

به‌جانب نیکی‌ها و کارهای خیر پیشی جویید.

\*فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ\*[[37]](#footnote-37)

رقابت کنندگان و مسابقه گران باید به‌سوی این نعمت‌ها بر یکدیگر پیشی گیرند.

«تنافسوا في الدرجات»[[38]](#footnote-38)

در به دست آوردن درجات با یکدیگر رقابت کنید.

منافسه به معنای مسابقه است؛ یعنی سعی کنید همۀ درجات را به دست بیاورید و دین‌داری درواقع حضور در یک مسابقه برای دستیابی به بالاترین چیزها است.

در اخلاق اسلامی قناعت در امور دنیوی توصیه‌شده است اما دربارة امور اخروی قناعت خوب نیست، بلکه آنجا اتفاقاً باید حریص بود و رو به اوج و به سمت قُلّه برای به دست آوردن عالی‌ترین مراتب و بالا بردن همّت درنهایت درجۀ ممکن حرکت کرد.

در یک ذهنیت، دین‌داری به معنای اجرای یک دسته مقررات است برای این‌که ما انسان‌ها بدبخت نشویم، یعنی گفتمان دین‌داری گفتمان نجات و تخلّص از عقاب است. بعضاً در علوم ما هم این تعابیر وجود دارد، گاهی از آن به مُنجّزیت و مُعذّریت تعبیر می‌کنند؛ یعنی در قیامت شما حجّت داشته باشید که فلان کار را انجام داده‌اید یا این‌که خدای متعال حجّت داشته باشد بر شما که چرا این کار را انجام دادید. این ادبیات حلال و حرام یا ادبیات لَب مرزی است که متأسفانه بعضی مواقع در جامعۀ مؤمنانۀ ما دیده می‌شود و به‌نوعی هم ترویج و تبلیغ می‌شود. الآن شما نگاه کنید بعضی از جوان‌های ما بهانۀ «مگر حرام است؟» را می‌آورند؛ یعنی زندگی‌ای دارند که وقتی اعتراض می‌کنیم، می‌گوید «مگر من مرتکب حرام شدم؟ مگر حرام است؟». خیر، حرام نیست ولی این دین‌داری، آن دین‌داری‌ای نبود که باید می‌داشتید. شما نباید فقط درصدد انجام واجب و ترک حرام باشید؛ این‌ حداقل مسلمانی و دین حداقلی است. شما باید خیلی از این مرحله عبور کرده باشید و رو به این سمت داشته باشید که امام المتقین بشوید و تقرّب به خدا پیدا کنید و به أعلی درجۀ قُرب إلی الله و مقام خلیفة اللّهی برسید.

به زندگی بعضی از جوان‌های ما که تدیّن اولیه و اجمالی دارند توجه کنید؛ می‌بینید مثلا تا ساعت 11 صبح می‌خوابد و بعدش از خواب بیدار می‌شود کنترل تلویزیون را برمی‌دارد و یک برنامۀ کم‌خاصیت ورزشی، کارتونی یا فیلم سینمایی نگاه می‌کند و سپس مقداری با دوستش چَت و گفتگو می‌کند یا روزنامه را برمی‌دارد و جدولش را حل می‌کند یا صفحۀ حوادث و اخبار ورزشیِ آن را می‌خواند و بعد هم می‌نشینند و می‌خندند و خوش هستند. به او هم که تذکری بدهیم می‌گوید: «مگر حرام است؟ من کار حرامی مرتکب نشده‌ام» خیر؛ حرام نیست ولی این دین‌داری آن نیست که دین برای آن آمده بود. این مثل نمرۀ قبولی10 در نظام آموزش پرورش است. آن‌کسی که بر مرز واجب و حرام اکتفا می‌کند، به‌منزلۀ کسی است که با معدل ۱۰ قبول‌شده است؛ به او اجازه می‌دهند که در کلاس بالاتر بنشیند اما نظام آموزش‌وپرورش را درست نکرده‌اند که چنین آدم‌هایی تحویل دهد. زبان حال کسانی که با چنین دانش‌آموزی مواجه می‌شوند این است که «حیف نمی‌توانیم تو را اخراج کنیم! این درس خواندن هیچ ارزش ندارد. اگر ممکن بود اجازه نمی‌دادیم به کلاس بالاتر بروی». غایت آموزش‌وپرورش تربیت دانشمندان بزرگی است که بتوانند تحوّلات عظیمی در عالَم پدیدآورند؛ همچنان که غایت دین‌داری فقط اکتفا کردن به مرز حلال و حرام نیست. این مقدار دین‌داری، برای تودۀ ضعیف مؤمنان است؛ مثلاً کسانی که نعوذبالله مرتکب گناه می‌شوند را تشویق و دلگرم می‌کنند، می‌گویند همین حداقل‌ها را به‌جا بیاورید و خود را از عذاب نجات بدهید.

به‌هرحال، اصل آن است که در این حیات مؤمنانه و مسابقه‌ای که خداوند متعال برقرار کرده، به سمت اوج حرکت کنید. خدای متعال برای چه این دستگاهِ باعظمت را آفریده است؟ برای اینکه می‌خواهد آزمایش کند تا معلوم شود چه کسی از همه بهتر عمل می‌کند و چه کسی از همه بیشتر به خدا نزدیک می‌شود:

\*الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا\*[[39]](#footnote-39)

آنکه مرگ وزندگی را آفرید تا شمارا بیازماید که کدامتان نیکوکارترید.

این هم یک شاهد است. پس دین‌داری، صرفاً گفتمان نجات از آتش، اکتفای به حلال و حرام و انجام واجبات و ترک محرمات نیست، بلکه گفتمان سعادت تامّه، المثل الأعلی، خلیفة اللّهی، مجاهدت حقّ جهاده و تقوای حقّ تُقاته است. از ما امتحان نگرفته‌اند که ببینند ما آدم خوبی هستیم یا نه و مقرّرات و قوانین را رعایت می‌کنیم یا نه، بلکه یک میدان مسابقه برقرار کرده‌اند برای این‌که ما به اوج برسیم، قُلّه‌ها را فتح کنیم و خلیفۀ الله شویم.

**استخلاف امّتی**

علاوه بر خلیفة اللّهیِ فردی یک استخلاف اُمّتی هم داریم. استخلاف فردی به این معنا است که من به‌تنهایی و بریده از دیگران، به خدای متعال تقرّب پیدا کنم. حدّ بالاتر از آن‌ که باید افقِ نگاه مؤمنانه باشد و دین برای آن آمده، این است که یک استخلاف اُمّتی اتفاق بیفتد؛ یعنی یک عبودیت جمعیِ یکپارچه و یک سمفونی ایمانی و توحیدی که یک اُمّت با صورت ترکیبی و هیئت اجتماعی خود به عبودیت پروردگار نائل آید و تقرّب به خدای متعال پیدا کند. این استخلاف حول محور وليّ اُمّت شکل می‌گیرد. در فصل آخر کتابِ «طرح کلی اندیشۀ اسلامی در قرآن» که مربوط به مباحث ولایت است به این موضوع اشاره شده است.

خدای متعال ان شاء الله به همۀ ما توفیق دهد که بتوانیم یک حیات مؤمنانه به‌سوی این غایت پرشکوه و فرجام ویژه داشته باشیم؛ به‌گونه‌ای که رضایت خاص امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را از ما تأمین کند و ما را به مراتب بالای عبادتِ اَحرار (نه عبادت تجار و نه عبادت عبید) نزدیک کند و ما توفیق خلافت الهی را هم در زندگی فردی خودمان داشته باشیم و هم شاهد استخلاف اُمّت اسلامی در سراسر جهان باشیم.

**پرسش و پاسخ**

\_ سؤال: آیا می‌توان یک نسبت‌سنجی میان اندیشه‌های رهبر انقلاب در این کتاب با نظریۀ استخلاف ارائه کرد؟ کدام‌یک از نظریه‌های ایشان در این کتاب پشتیبان این نظریه است؟

\_ پاسخ: در ابتدای کتاب بحث ایمان و عمل و در انتهای آن‌هم بحث ولایت مطرح می‌شود. این درواقع پی‌رنگ این معرفت است.

توجه کنید نگاه فقهی موجود برمدار متدولوژی اصول فقه شکل گرفته و اصول فقه معیارش حجیت است. حجیت هم به مُنجّزیت و مُعذّریت معنا می‌شود، این تفسیر از حجیت یک ایمان حداقلی نتیجه می‌دهد که صرفاً تخلّص از عقاب و برائت از عذاب و احتجاج در مقابل خدا را به دنبال دارد یعنی همین که شخص به جهنّم نرود. این دستگاه به مستحبات و مکروهات هم نمی‌پردازد، مگر استطرادی و در حاشیه. اما ادبیات سبک زندگی اسلامی با ادبیات فقهی و رساله‌های توضیح المسائل فرق می‌کند.

فقه امروز ما رسالت خود را همین مُنجّزیت و مُعذّریت قرار داده و به این حداقل در بیان تعالیم دینی اکتفا کرده است ولی نوع مواجهۀ رهبر معظم انقلاب در این کتاب برای معرفی دین به‌گونه‌ای است که شما اصلاً این تعبیر تخلّص از عذاب و مرتکب حرام نشدن را نمی‌بینید، بلکه ادبیات آن ادبیات قرآنی است؛ یعنی ایمان ذات مراتب و دارای درجاتی که انتهایش به خلافت الهی و ولایت الهی می‌رسد. حضرت آقا این بحث را هم ناظر به همان استخلاف اُمّتی مطرح می‌کنند.

\_ سؤال: آیا این نگرش حداکثری به دین‌داری، یک ورودی به مقولۀ حاکمیت در اندیشۀ حضرت امام و رهبری است؟ اگر این اتفاق بیفتد، آیا باعث می‌شود که رویکرد حوزه نسبت به مقولۀ حاکمیت متفاوت شود؟

\_پاسخ: بله؛ ما باید مشخص کنیم که رسالت حوزه‌های علمیه را صرفاً حفظ دین می‌دانیم یا اقامۀ حداکثریِ آن؟ این دو خیلی با همدیگر فرق می‌کنند؛ یک موقع ما تمام تلاش‌مان این است که در هیاهوی این دنیای پُرماجرا اسلام باقی بماند و از بین نرود و دین‌داری را این‌طور معنا می‌کنیم که انسان دین‌دار، توان این را داشته باشد که به دستورات دینیِ شخصی عمل کند. این همان زندگیِ دین‌دارانۀ فردیِ حداقلی است؛ اما یک موقع نه‌تنها تلاش می‌کنیم که دین شخصی خود را حفظ کنیم و نه تنها تلاش می‌کنیم که زندگی دین‌دارانه را برای همه انسان‌ها ترویج و تبلیغ کنیم و یار بیشتری برای دین جمع کنیم، بلکه علاوه بر آن، برای اقامۀ دین و تحقق دین در کل جهان هم تلاش می‌کنیم. اقامۀ دین یعنی سر پا شدن دین که البته ابعادش را خود خدای متعال در قرآن کریم بیان کرده است:

\*هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ\*[[40]](#footnote-40)

او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هرچند مشرکان کراهت داشته باشند!

\*تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا\*[[41]](#footnote-41)

پربرکت است کسی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد.

یعنی اقامۀ دین باید ابعاد جهانی و تاریخی داشته باشد و همۀ مردمِ عالَم را انذار بدهد. آن‌وقت طبیعتاً دو گونه زندگی حوزوی و دو شکل رسالت می‌توان برای حوزه تعریف کرد. یکی رسالت حداقلی که طبق آن، تکلیف عالِمان و متولّیان دین این می‌شود که در عصر غیبت دین را نگه دارند تا ان شاء الله امام زمان (عجّل الله تعالی فرجه الشریف) تشریف بیاورند و همه‌چیز را درست کنند. دوم تعریف حداکثری از دین که برای اقامۀ دین در ابعاد جهانی تلاش می‌کنیم. این می‌شود فرمایش حضرت امام که فرمودند: «ما تصميم داريم پرچم «لا اله الّا اللَّه» را بر قلل رفيع كرامت و بزرگوارى به اهتزاز درآوريم»[[42]](#footnote-42). این کلیدواژۀ «سراسر عالَم» یا «سراسر جهان» را در فرمایشات حضرت امام (رحمة الله علیه) جستجو کنید. من یک‌بار جستجو کردم و به نتایج خیلی جالبی دست‌یافتم. به‌عنوان نمونه ایشان درجایی فرموده‌اند: «تا بانگ لا اله الا اللَّه و محمد رسول اللَّه بر تمام جهان طنين نيفكند مبارزه‏ هست‏. و تا مبارزه در هر جاى جهان عليه مستكبرين هست ما هستيم»[[43]](#footnote-43).

این یعنی اینکه ما تا همه را به دین اسلام دعوت نکنیم و این اسلام را در سراسر جهان حاکم نکنیم و سیطرۀ مکتب اهل‌بیت (علیهم‌السلام) را به سراسر جهان نکشانیم، از پای نمی‌نشینیم. پس این دو نوع نگاه به دین، دو گونه رسالت برای عالِمان و متصدّیانِ امر دین پدید می‌آورد: یکی رسالت حداقلی که نهایت آن حفظ دین است و دیگری رسالت حداکثری که اقامۀ دین با آن ویژگی پیش‌برندۀ جهانی است و به تعبیر حضرت امام (رحمة الله علیه) آن اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله وسلّم) را حفظ کنیم؛ بنابراین طبیعتاً این دو نگاه روی رسالت حوزویان و عالمان دین هم سایه می‌اندازد.

\_ سؤال: یک جوانی می‌خواهد بداند چگونه و با کدام دیدگاه زندگی می‌کند. چه نشانه‌های ملموسی را برای او بگوییم که با آن خود را بسنجد و بداند که در مسیر حداکثری شدن قرار دارد یا نه.

\_ پاسخ: در روایت امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) آمده است:

«قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَی قَدْرِ هِمَّتِهِ»؛[[44]](#footnote-44)

«ارزش هر کس به‌اندازۀ همّت او است».

اگر می‌خواهید ارزش انسان را اندازه بگیرید، به همّت او نگاه کنید. این معیار و شاخص خیلی ملموس است؛ یعنی اگر می‌خواهید بدانید که چه کسی مراتب بیشتری از انسانیت را به دست آورده، با اندازه گرفتن این ویژگی می‌توانید ارزش انسان‌ها را معلوم کنید. از این رو یک جوان مؤمن باید همّتش را خیلی بالا ببرد. مهم‌ترین کاری که حضرت امام در دین‌داری انجام دادند و مهم‌ترین بهره‌ای که ما از فرهنگ انقلاب و نهضت حضرت امام می‌بَریم، این است که همّت ما را در دین‌داری بالا رفته است. یک‌زمانی همّت ما در دین‌داری متمرکز در این بود که اجمالاً رضای خدا را به دست بیاوریم ولی الآن همّت ما پدید آوردن تمدّن نوین اسلامی است. «همّت» به معنای دغدغه و دل‌مشغولی است و «هَمّ» یعنی آن چیزی که مایۀ اهتمام انسان شود؛ همچنان که پیغمبر اکرم (صلّی الله علیه وآله) طبق فرمایشی به دنبال این‌گونه تربیت بودند:

«مَن اَصبَحَ وَ لَم یَهتَمَّ بِاُمورِ المُسلِمینَ فَلَیسَ بِمُسلِم»[[45]](#footnote-45)

«کسی که صبح از خواب بیدار شود و دغدغه‌مند امور جامعۀ اسلامی نباشد، اصلاً مسلمان نیست»

دغدغه‌مندِ امور جامعۀ اسلامی مراتب دارد. یک موقع من دغدغه‌مندِ خانوادۀ خودم، اهل محل و مستمندان هستم ولی یک موقع به امور تمام مسلمانان از فلسطین و یمن و غزه و نیجریه و شام و عراق و حجاز و ... اهتمام می‌ورزم. ما این را در سطح عالِمان بزرگ هم مشاهده می‌کنیم؛ یعنی بعضی‌ها همتشان فقط این بوده که مردم را از حلال و حرام آگاه کنند و نهایت اینکه پاسخ مسائل شرعی را بدهند ولی بعضی‌ها همتشان این بوده که تلاش کنند آموزه‌های دین را در سراسر جهان بگسترانند و از آن بالاتر، دین را حاکم کنند و اقامه نمایند. یعنی ابعاد ارزشی عالمان دین هم متفاوت است. این‌ دو خیلی فرق می‌کنند؛ داشتن همّت بزرگ، یک شاخص است. جوان باید ببیند دل‌مشغولی‌اش چیست؛ یعنی برای چه می‌جوشد، برای چه درد می‌کشد، از چه ناراحت است؟ آرزوهای خودش را فهرست کند. امام راحل چنین آرزوهایی در دل جوانان ایجاد کردند؛ مثلاً آرزوی نابودی دولت غاصب و نامشروع اسرائیل که فرمودند: «اسرائیل باید از صفحۀ روزگار محو شود»[[46]](#footnote-46). حضرت آقا هم در این سال‌های اخیر ۲۵ سال برای نابودی اسرائیل فرصت دادند. جوان باید بجوشد تا برای این موضوع کاری کند. یکی از اساتید می‌فرمود در ایّام دهۀ فجر برای تبلیغ به یک مدرسۀ راهنمایی رفته بودم. مدیر مدرسه مرا خواست و گفت که این دانش‌آموزان در راهپیمایی ۲۲ بهمن شرکت نمی‌کنند. شما آن‌ها را تشویق کنید که حضور داشته باشند. اوج نگاه این مدیر این بود که آنها را به راهپیمایی ببرد. من به آن مدرسه رفتم و برای بچه‌ها شروع به قصه گفتن کردم و گفتم یک بچة روستایی بود که در یک دِه‌کورۀ عقب‌مانده‌ای متولّد شده بود و پدر و مادرش اسمش را «فارقلیطا» گذاشتند. آرام‌آرام که بزرگ شد و خودش را شناخت، متوجه شد که در آن محیط نقاط ضعف زیادی وجود دارد؛ جهالت، فقر، ظلم، فساد و بدبختی و بیچارگی هست و دائم درد می‌کشید از این‌که چرا وضعیت منطقۀ ما این‌قدر اَسَف‌بار است؟ وقتی به سن نوجوانی رسید، دوستان اطراف خود را جمع کرد و با همدیگر هم‌قَسَم شدند که تا آنجا که می‌توانند برای مقابله با این بدی‌ها و پستی‌ها تلاش کنند و هر چه از دستشان برمی‌آید را به کار بگیرند تا ظلم را ریشه‌کَن کنند و بر این جوانمردی با یکدیگر پیمان بستند. به‌تدریج که بزرگ‌تر شد، آرام‌آرام تصمیم گرفت که این موضوع را نه‌فقط در منطقۀ کوچک خودشان بلکه در کل جهان توسعه بدهد. لذا به بزرگ‌ترین پادشاهان و امپراتوری‌های آن زمان نامه نوشت و آن‌ها را به حرف حق دعوت کرد. این فرد که بود؟ او پیغمبر اکرم (صلّی الله علیه وآله) بود که نام عبری‌اش «فارقلیطا» است. پیغمبر اکرم (صلّی الله علیه وآله) در آن دِه‌کورۀ عقب‌مانده در عهد جاهلیت متولّد شده بود ولی این همّت و دغدغه را داشت که محیط پیرامون خود بلکه تمام جهان را اصلاح کند. بعد این مبلغ به بچه‌ها گفته بود ما مسلمان‌ها که در محیط اسلام و با فرهنگ پیغمبر اکرم (صلّی الله علیه و آله) بزرگ‌شده‌ایم و امروزه این پیام به دست ما رسیده و در آن محیط دور از تمدن و عقب‌ماندۀ جاهلی هم نیستیم، خیلی سزاوارتر هستیم که این دغدغه را داشته باشیم. ما باید به آن وجود مبارک تأسّی کنیم و تلاش کنیم آن مقدار که می‌توانیم جامعۀ جهانی را اصلاح کنیم. شما برای اصلاح جامعۀ جهانی چه‌کار می‌توانید کنید؟ یکی دو نفر اظهارنظر کردند و حرف‌هایی زدند که اقلّش این بود که در راهپیمایی شرکت کنیم. تفاوت این دو ادبیات را نگاه کنید: آن مدیر اوج نگاهش این بود که دانش‌آموزان را راهپیمایی ببرد؛ اما این مبلغ کاری کرد که این‌ها متوجه شدند کمترین وظیفه‌‌شان و کوچک‌ترین خدمتی که می‌توانند انجام دهند این است که به راهپیمایی بروند.

یک موقع است ما می‌خواهیم نوجوانان را به رعایت حداقل‌های دینی ملتزم کنیم اما یک موقع می‌خواهیم آن‌ها را به‌سوی سبک زندگی اسلامی سوق دهیم؛ یعنی شخص دغدغه دارد که مُصلح کُل عالَم شود، طبیعتاً می‌داند برای این‌که بتواند به این آرمان جامۀ عمل بپوشاند، باید خودش صالح باشد و این‌ها را خیلی بیشتر رعایت کند. یک شاخص خیلی مهم همین همّت است که یک جوان مؤمن متوجه باشد که چه چیزی را اُفق نگاه، دل‌مشغولی و به‌اصطلاح درد خود قرار داده و با چه اندیشه‌ای صبح خود را شب می‌کند. آیا تمام همّ و غم و فکر و ذکر و هوش و حواسش این شده که لقمه‌نانی درآورد و زندگی خوبی داشته باشد و امکانات زندگی و ثروتی داشته باشد. همین؟ مثل حیوانی که به تعبیر امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) جایی او را بسته‌اند و تمام هوش و حواسش به این است که علفش تأمین شود[[47]](#footnote-47) یا یک زندگی رسالت‌مندانۀ پُردغدغه و ناظر به یک کار بزرگ و همّت متعالی داشته باشد؟ این یک شاخص است.

\_ سؤال: یکی از مشکلات و مسائلی که به نظر می‌رسد در بدنۀ بچه‌های حزب‌اللهی وجود دارد، این است که وقتی آن آرمان‌ها را قبول کرده‌اند و بنا دارند در این فضا با اندیشه‌های امام و آقا کار کنند و بر اساس همین شاخص دین حداکثری افق نگاهشان را بالا و جلو ببرند، با چند آفت مواجه می‌شوند. می‌خواستم ببینم که با همین اندیشۀ امام و آقا چگونه می‌شود این مسئله را حل‌وفصل کرد؟ یکی این‌که به شدّت طلبکار این‌وآن می‌شوند؛ یعنی شروع می‌کنند دائماً از این و آن اشکال گرفتن و درنهایت می‌بینیم که خودشان اقدامی نمی‌کنند یا عزمی نشان نمی‌دهند یا اینکه گاهی نااُمید می‌شوند؛ یعنی آن اُفق را خیلی دور می‌بینند یا می‌گویند که قرار بوده در انقلاب فلان اتفاق بیفتد و یک احساس نااُمیدی، کِرختی و حرکت نکردن برایشان اتفاق می‌افتد. مشکل چیست؟ آیا به لحاظ اندیشه‌ای مشکل هست؟ آیا به لحاظ اینکه خودشان طرف کار نیستند مشکل هست؟ چه شده که این رویکرد حداکثری را اصلاً ندارند یا به‌درستی از آن بهره نبرده‌اند؟ چرا دچار این آفت می‌شوند؟

\_ پاسخ: شیطان قسم‌خورده است که در صراط مستقیم بایستد و همه را اغوا کند:

\*قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ\*[[48]](#footnote-48)

گفت: «اکنون‌که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو در برابر آن‌ها کمین می‌کنم!»

\*قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ\*[[49]](#footnote-49)

گفت: «به عزّتت سوگند که همه آنان را گمراه خواهم کرد».

طبق فرمودۀ امیرالمؤمنین (عليه السلام): «لِكُلِّ شيءٍ آفةٌ»؛[[50]](#footnote-50) یعنی هر چیز خوبی بالأخره آفتی بلکه آفاتی دارد. هر جا که امکان رشد و عروج انسان بیشتر باشد، آنجا اتفاقاً لغزشگاه‌هایش سخت‌تر، پیچیده‌تر و شکننده‌تر است.

لاجرم هر کس که بالاتر نشست استخوانش سخت‌تر خواهد شکست[[51]](#footnote-51)

آنجایی که امکان تعالی بیشتر است، حضور شیطان هم بیشتر است؛ یعنی آنجا که زمینه تقرب بیشتر هست ابلیس تمام جُنود خود را بسیج می‌کند برای این‌که راه را بگیرد. اینکه گاهی انتشار این اندیشه سخت می‌شود به خاطر همین است که اینجا اتفاقاً حضور متراکم ابالسه و شیاطین وجود دارد و نهایت توان و جنود خود را برای بازداشتن از صراط مستقیم به کار گرفته‌اند.

آیت‌الله مصباح (حفظه الله) می‌فرمودند: «در بین عبادات هرکدام که تأثیر بیشتری در تعالی و معنویت انسان دارد، شیطان آنجا بیشتر حضور دارد». ایشان حج را مثال می‌زدند؛ چون حج عبادت ویژه‌ای است که تقریباً یک‌بار هم بیشتر در عمر انسان اتفاق نمی‌افتد آنجا ترفندها و تَله‌های شیطان بیشتر است که این توفیق را از بین ببرد؛ عدّه‌ای را به بازار مشغول می‌کند، یک عدّه را به رفاه و آسایشی که در هتل‌های آنجا هست مشغول می‌کند و یک عدّه را هم به وسوسۀ انجام عمل دقیق و محتاطانه می‌اندازد و خلاصه هرکس را یک‌جور از این برکات محروم می‌کند.

این قاعده اینجا هم هست البته به‌مراتب بالاتر. ازآنجایی‌که نفس این تفکر (اندیشه دین حداکثری) برای شیاطین خطر بزرگی است، اینجا بیشتر حضور دارند و لذا طبعاً باید کارهای معرفتی و اندیشه‌ای در اینجا بیشتر صورت بگیرد. در یک کار معرفتی گسترده همین آسیب‌ها باید توجه داده شود.

یک نکته‌ای که در روانشناسی برای محفوظ ماندن از آفت‌ها می‌گویند، پیش‌آگاهی نسبت به امور است. پیش‌آگاهی به این معنا است که قبل از اینکه شخص وارد میدانی شود، از آسیب‌ها و لغزش‌های احتمالی آن مطلع گردد؛ همین برای ایمنی کافی است. فرض کنید کسی می‌خواهد به سمت تهران حرکت کند؛ شما به او می‌گویید که در کیلومتر ۶۰ جاده، یک دست‌انداز خطرناک وجود دارد. همین آگاهی پیشین برای ایمنی او کافی است. آن شخص حوالی ۶۰ کیلومتری سرعت خود را کم می‌کند، حواس خود را جمع می‌کند و از آن آسیب محفوظ می‌ماند؛ ولی اگر یک‌باره و بدون آگاهی قبلی با آن مواجه شود، نمی‌داند چه کند و آسیب می‌بیند. پس گاهی مصونیت، از راه همین آگاهیِ پیشین‌ پدید می‌آید.

اما دربارۀ روحیۀ عجب یا گلایه‌مندی و طلبکاری که برای دوستان ممکن است پیش آید، آیۀ 95 سورۀ نساء و آیۀ 10 سورۀ واقعه مقداری درمان‌کننده است؛ زیرا خدای متعال به همۀ مؤمنان وعدۀ حُسنی و بهشت داده است: «وَ كُلاًّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنى‏». یعنی مجاهدان هم بهشت می‌روند قاعدان هم بهشت می‌روند. مقربان و اصحاب الیمین هردو وعده بهشت دریافت کرده‌اند. البته شما باید تلاش بکنید که در زمره مجاهدان و مقربان و سابقون باشید اما حق ندارید دیگران را تحقیر کنید. در بعضی از روایات هم داریم که مؤمنان مراتب دارند؛ دَه درجه برای آن‌ها بیان‌شده است و بیان شده آن‌کسی که در پلّۀ بالاتر قرار دارد، نباید از دیگران انتظار داشته باشد که همه در آن پله باشند، بلکه هرکسی متناسب باکلاس خودش عمل کند و البته تلاش کند که این کلاس و درجاتِ ایمانِ خود را بالا ببرد و روزبه‌روز در این نردبانِ ایمان به پلّۀ بالاتری دست پیدا کند:

\*فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ\*[[52]](#footnote-52)

«اما کسانی که ایمان آورده‌اند، بر ایمانشان افزوده؛ و آن‌ها (به فضل و رحمت الهی) خوشحال‌اند»

\_ سؤال: اگر بخواهیم حداکثری زندگی کنیم، علاوه بر بعد معرفتی و اتصال به اندیشه امام و آقا چه چیزهای دیگری لازم است؟

\_ پاسخ: در فرهنگ قرآنی، کلیدواژۀ پُرتکرار ایمان و عمل را دیده‌اید. ایمان معرفتی است که از سطح حصولی، ذهنی و گزاره‌های مفهومی به معرفت قلبی تبدیل شده و از مقولة تسلیم دِل و نه صرفا تسلیم عقلانی است؛ یعنی از سطح مغز و ذهن به سطح قلب و دل منتقل‌شده و به علم حضوری تبدیل‌شده است. پس حقیقت ایمان، معرفت است. عملی هم که در قرآن کریم بر آن تأکید شده، عمل برخاسته از ایمان است. آغاز کتاب شریف «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» هم درواقع با همین کلید‌واژۀ پرتکرار قرآنی‌ است.

این زوج مفهومی در قرآن کریم به صورت‌های متنوعی آمده است؛ لفظ ایمان و عمل به شکل صریح و همراه باهم حدود هفتاد مرتبه در قرآن تکرار شده است. علاوه بر آن مفاد ایمان و عمل به‌صورت بسیار هنرمندانه‌ای در قالب‌های مفهومی دیگری قرار داده‌شده است. به‌عنوان‌مثال فرموده است: \*جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّـهِ\*،[[53]](#footnote-53) جهاد اشاره به اوج عمل است و فی سبیل الله، ایمان است. یا گفته \*أَن تَقُومُوا لِلَّـهِ\*،[[54]](#footnote-54) قیام همان عمل است و لله بودنِ آن، ایمان است یا فرموده است: \*وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى\*، عبارت «خاف مقام ربّه» اشاره به ایمان دارد و «نهی النفس عن الهوی»، عملِ آن است. یک هنرنمایی زبانیِ بسیار جالبی در قرآن دیده می‌شود؛ گویا خدای متعال نمی‌خواسته مُدام از واژۀ ایمان و عمل استفاده کند؛ برای القای این مضمون، تعابیر متعدّدی را به کار گرفته است.

تعبیر معروف «انّ الحیاة عقیدةٌ و جهادٌ» همین معنای ایمان و عمل را انتقال می‌دهد. آن‌وقت باید این ایمان را به اوج برد؛ همچنان که عمل را هم باید به‌تناسب این ایمان بالا بُرد.

شما بُعد اندیشه‌ای و ایمانی را در مطالعه این آثار تأمین می‌کنید. عمل و اقدام متناسب با آن را هم باید تأمین کنید. البته انسان باید همّت بلند داشته باشد تا هم ایمان و هم عملش را در اُفق بالاتر قرار دهد؛ یعنی این ایمان و عمل با مراتب و درجاتش، با همّت بلند پلّه به پلّه تکمیل شود و اقدام‌ها هم بزرگ‌ترین اقدام‌های ایمانی باشد. به‌عبارت‌دیگر، بزرگ‌ترین نصرت‌هایی که انصار خدا می‌توانند به خدا و دین خدا داشته باشند را باید در هر عصری شناسایی کرد و مطابق آن عمل کرد.

پس یک بُعد معرفتی و یک بُعد عملی پیدا می‌کند؛ همچنان که یک بُعد قلبی هم پیدا می‌کند که آن همّت بالا است. انسان باید با این همّت بالا در هر موقعیت زمانی تشخیص دهد که به‌تناسب آن زمان و مکان تأثیرگذارترین اقدام برای دستیابی به آن غایت بلند چیست. خوشبختانه این‌گونه است که وقتی آدم برای این موضوع تلاش می‌کند، توانش هم افزایش پیدا می‌کند و قدرت تشخیصش بالا می‌رود و بر این معنا بیشتر هدایت می‌شود: \*إِن تَتَّقُوا اللَّـهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا\*.[[55]](#footnote-55)

پس باید همیشه قُلّه را نگاه کند ولی البته در مسیر حرکت به سمت قُلّه قدم‌به‌قدم پیش برود؛ زیرا از اوّل نمی‌شود که انسان پای خود را بلند کند و روی قُلّه بگذارد، بلکه با آن همّت عالی به قُلّه توجه می‌کند و با این درجۀ ایمانی که دارد، قدم متناسب را به سمت آن قُلّه برمی‌دارد.

\_ سؤال: لطفاً در رابطه با ضرورت اتصال به اندیشۀ رهبر معظم انقلاب توضیحاتی بفرمایید.

\_پاسخ: فهم معارف اسلامی یک امر ژنتیک و سرشتی نیست؛ البته خدای متعال، ما انسان‌ها را با فطرت الهی آفریده ولی بر اساس آن ما موظّف هستیم که برای افزایش معرفت دینیِ خود اقدامی کنیم. ما نمی‌توانیم دست روی دست بگذاریم و منتظر بمانیم تا به نحو تصادفی یا موهوبی با دین خدا آشنا بشویم. انسان این‌گونه نمی‌تواند با معارف اسلامی و آموزه‌های دینی آشنا شود. امام صادق (علیه‌السلام) در این‌باره فرموده است:

«لَیتَ السّیاطَ على رؤوس أصحابي حتّى یَتَفَقَّهُوا فِي الحَلالِ وَالحرامِ»[[56]](#footnote-56)

«ای‌کاش تازیانه بر سر اصحاب و شیعیانم می‌گرفتند تا در حلال و حرام دین تفقّه کنند»

موضوع دین‌شناسی به‌قدری مهم است که می‌ارزد تازیانه بر سر شیعیان گرفته شود و با زور و ضرب، الزام و تحمیل و خلاصه با هر طریقی وادار شوند به اینکه با فرهنگ اسلامی آشنا شوند. لذا برای آشنایی با حقیقت دین خدا باید یک اقدام فعّال و برنامه‌ریزی‌شده داشته باشیم؛ این موضوع آنقدر اهمیت داشته که برنامه‌اش را هم در فرهنگ اسلامی به صورت جزیی برای مسلمانان مشخص کرده‌اند:

«اُفٍّ لِكُلِّ مُسلمٍ لا يَجعَلُ في كُلِّ جُمعَةٍ يَوماً يَتَفَقَّهُ فيهِ أمرَ دِينِهِ و يَسألُ عن دِينِهِ»[[57]](#footnote-57)

«وای بر هر مسلمانی که در هر هفته یک روزش را برای رسیدگی به امر دین و آشنایی با تعالیم آن قرار ندهد»

بنابراین باید برای این منظور کاری کرد و برنامه‌ای داشت و به عبارتی باید وارد یک جریان شد تا این کار تسهیل شود. طبیعتاً پدید آوردن یک جمعِ همراه کمک می‌کند به این‌که کار آسان‌تر اتفاق بیفتد. این برنامه‌های مطالعاتی که برای آشنایی با منظومۀ اندیشۀ اسلامی در قالب‌های مختلف تنظیم‌شده، درواقع التزام به دستورات اهل‌بیت (علیهم‌السلام) است و چه‌بهتر که از ناب‌ترین، اصیل‌ترین و عمیق‌ترین منابع استفاده شود؛ مثل همین آثاری که این مرد بزرگ الهی و عالِم عمیقِ اصیلِ معارف اسلامی مقام معظم رهبری (حفظه الله) پدید آورده‌اند. اگر ایشان رهبر هم نمی‌بودند و این جایگاه حقوقی را نمی‌داشتند، باز بر ما لازم بود که وجود او را مغتنم بشماریم و قدر بشناسیم و از آثار ایشان به‌عنوان یک اندیشمند عمیقِ عریقِ اصیل، کمال استفاده را ببریم. حالا که ایشان رهبر هستند و ما وظیفۀ تولّی را هم داریم، طبعاً بیشتر در این زمینه وظیفه‌داریم.

**«اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و عجّل فرجهم والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته**»

1. . بقره/ 201. [↑](#footnote-ref-1)
2. . فرقان/ 63. [↑](#footnote-ref-2)
3. . فرقان/ 74. [↑](#footnote-ref-3)
4. . فرازی از زیارت جامعۀ کبیره. [↑](#footnote-ref-4)
5. . توبه/ 128. [↑](#footnote-ref-5)
6. . يَا رُمَيْلَةُ لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَمْرَضُ إِلَّا مَرِضْنَا بِمَرَضِهِ وَ لَا يَحْزُنُ إِلَّا حَزِنَّا بِحُزْنِهِ وَ لَا يَدْعُو إِلَّا أَمَّنَّا لِدُعَائِهِ وَ لَا يَسْكُتُ إِلَّا دَعَوْنَا لَهُ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ هَذَا لِمَنْ مَعَكَ فِي الْقَصْرِ أَ رَأَيْتَ مَنْ كَانَ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ قَالَ يَا رُمَيْلَةُ لَيْسَ يَغِيبُ عَنَّا مُؤْمِنٌ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ لَا فِي غَرْبِهَا (بصایر الدرجات؛ ج۱، ص۲۶۰). [↑](#footnote-ref-6)
7. . «لایقاس بهم أحد» [↑](#footnote-ref-7)
8. . نهج البلاغه، حکمت 443. [↑](#footnote-ref-8)
9. . ص/ 75. [↑](#footnote-ref-9)
10. . ص/ 72. [↑](#footnote-ref-10)
11. . طه/ 41. [↑](#footnote-ref-11)
12. . الجواهر السنية في الأحاديث القدسية (كليات حديث قدسى)، ص: 710 [↑](#footnote-ref-12)
13. . نهج البلاغه، حکمت 456. [↑](#footnote-ref-13)
14. . مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج‏1، ص: 179 [↑](#footnote-ref-14)
15. . مثنوی معنوی، دقتر سوم، بخش 187. [↑](#footnote-ref-15)
16. . نحل/ 60. [↑](#footnote-ref-16)
17. امام عسکری علیه السلام فرموده‌اند: إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَفَرٌ- لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِامْتِطَاء اللَّيْل‏ (بحار الانوار، ج۷۵، ص۳۸۰). [↑](#footnote-ref-17)
18. . نهج البلاغه، نامه 45، ترجمه دکتر شهیدی، ص 317. [↑](#footnote-ref-18)
19. . آل عمران/ 102. [↑](#footnote-ref-19)
20. . حج/ 78. [↑](#footnote-ref-20)
21. . نساء/ 95. [↑](#footnote-ref-21)
22. . مؤمنون/ 3 \_ 1. [↑](#footnote-ref-22)
23. . الخصال/ج1/ص26 [↑](#footnote-ref-23)
24. . احزاب/ 21. [↑](#footnote-ref-24)
25. . ممتحنه/ 4. [↑](#footnote-ref-25)
26. . بقره/ 253. \*وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ\*«ما بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم» (اسراء/ 55). [↑](#footnote-ref-26)
27. قلم/ 48. [↑](#footnote-ref-27)
28. . آل‌عمران/ 102 و حج/ 78. [↑](#footnote-ref-28)
29. . ا بن شهر آشوب، مناقب آل ابي طالب (ع)، بيروت، انتشارات دارالاضواء، 1412ق، ج3، ص279. [↑](#footnote-ref-29)
30. . صف/ 9. [↑](#footnote-ref-30)
31. . التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص: 300 [↑](#footnote-ref-31)
32. . بیانات در دیدار فرماندهان سپاه در تاریخ 13/04/1390 [↑](#footnote-ref-32)
33. فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبيرُ (فاطر: ۳۲) أُولئِكَ يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ (مومنون: ۶۱). چه بسا عبادت احرار که در احادیث آمده است اشاره به همین گروه باشد: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْعُبَّادَ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَوْفاً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأُجَرَاءِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبّاً لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ (الکافی؛ ج۲، ص ۸۴). [↑](#footnote-ref-33)
34. . واقعه/ 11 \_ 10. [↑](#footnote-ref-34)
35. . آل‌عمران/ 113. [↑](#footnote-ref-35)
36. . بقره/ 148. [↑](#footnote-ref-36)
37. . مطفّفین/ 26. [↑](#footnote-ref-37)
38. . بحارالأنوار/ج71/ص308 [↑](#footnote-ref-38)
39. . مُلک/ 2. [↑](#footnote-ref-39)
40. . صف/ 9. [↑](#footnote-ref-40)
41. . فرقان/ 1. [↑](#footnote-ref-41)
42. .صحیفه امام/ج21/ص88 [↑](#footnote-ref-42)
43. . صحیفه امام/ج12/ص148 [↑](#footnote-ref-43)
44. . نهج البلاغه، حکمت 47. [↑](#footnote-ref-44)
45. . اصول كافى، ج 1، ص 163، روايت 1 و 4. [↑](#footnote-ref-45)
46. . صحیفه امام/ج16/ص490 [↑](#footnote-ref-46)
47. . اشاره به نامۀ 45 نهج البلاغه: «كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلَفُهَا» [↑](#footnote-ref-47)
48. . اعراف/ 16. [↑](#footnote-ref-48)
49. . ص/ 82. [↑](#footnote-ref-49)
50. . کنزالعمال / 44226. [↑](#footnote-ref-50)
51. . مثنوی معنوی. [↑](#footnote-ref-51)
52. . توبه/ 124. [↑](#footnote-ref-52)
53. . بقره/ 218. [↑](#footnote-ref-53)
54. . سبأ/ 46. [↑](#footnote-ref-54)
55. . انفال/ 29. [↑](#footnote-ref-55)
56. . المحاسن/ج1/ص229 [↑](#footnote-ref-56)
57. . المحاسن/ج1/ص225 [↑](#footnote-ref-57)